

مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهل و هشتم، شماره پیاپی ۹۶
بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۸۴-۶۵

ضرورت وجود انسان کامل در نظام هستی در عرفان نظری با تکیه بر آراء امام خمینی*

دکتر سید مرتضی حسینی شاهرودی^۱

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: shahrudi@uma.c.ir

راضیه نیکی

کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: niki.221339@gmail.com

چکیده

هر یک از اصحاب کلام، فلسفه و عرفان به روش خاص خویش به تبیین و اثبات ضرورت وجود انسان کامل پرداخته‌اند. متکلمان به «قاعده لطف» استناد کرده‌اند. فلاسفه به وسیله «قوه قدسیه حاصل شده برای عقل مستفاد» و نیز «حکمت خدا» وجود انسان کامل را اثبات می‌کنند، اما عرفا این دلیل وجود را ضرورت ظهور غیب‌الغیوب و عیان شدن تفصیلی اسم اعظم «الله» می‌دانند. از دیدگاه عرفا و از جمله امام خمینی؛ دلایل ضرورت وجود انسان کامل از این قرار است: ضرورت ظهور ذات حق تعالی در مظهری تام، ضرورت وجود مثل اعلای ذات الهی، ضرورت وجود حلقه اتصال ذات الهی با کثرات، ضرورت ظهور کثرات و کائنات.

کلیدواژه‌ها: ظهور، غیب‌الغیوب، انسان کامل، حقیقت محمدیه، روایات، امام خمینی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۰/۱۶؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۴/۰۲/۰۷.

۱. نویسنده مسئول

مقدمه

نقطه اصیل و آغازین راه توحید، معرفت به خدای متعال است، معرفتی که در گرو شناخت انسان کامل حقیقی است، زیرا اوست آن که تمام ذات، صفات و اسماء الهی در او تجلی یافته است (امام^۱، مصباح الهدایه، ۵۱).

«ولی مطلق، حضرت حبیب خدا است که از حضرت ذات الهی ظهور یافته است و دارای مقام جمع الجمع و اسم اعظم «الله» (که ربّ تمام اسماء و اعیان است) می باشد». البته باید توجه داشت که منظور از انسان کامل واقعی و آدم حقیقی، حقیقت وجود حضرت ختمی مرتبت، حقیقت محمدیه است، آن یگانه‌ای که با ظهورات و تعینات بسیار در تمام زمان‌ها و مکان‌ها ظهور و بروز دارد (همان، تعلیقات^۲، ۳۹-۴۱).

پیشینه بحث

عارف بزرگ، شیخ اکبر، «محبی الدین بن عربی» (۵۶۰-۶۳۸ ق) از اولین کسانی بوده است که تعبیر «انسان کامل» را به کار برده است (البته پیش از او نیز این تعبیر مورد استفاده بوده است). او در کتاب *فصوص الحکم* می گوید: «انسان کامل نگین انگشتر عالم آفرینش است» (ابن عربی، ۷۳).

پس از ابن عربی شاگرد او «صدرالدین قونوی» (۶۰۷-۶۷۳ ق) در آثاری همچون «مراتب الوجود» و «مفتاح غیب الجمع و الوجود» به بحث انسان کامل پرداخته است. کتاب اخیر را «محمد بن حمزه فناری» معروف به «ابن فناری» (۷۵۱-۸۳۴ ق) در کتابی تحت عنوان «مصباح الانس» که از کتب بسیار دقیق عرفانی است شرح داده است. «شیخ عبدالکریم بن ابراهیم جیلانی» (۷۶۷-۸۳۲ ق) از دیگر کسانی است که در «الانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاولی» بدین بحث پرداخته است. عزیزالدین نسفی (از عرفای قرن هفتم) در «الانسان الکامل» شیخ محمود شبستری (۶۸۷-۷۲۰ ق) در «گلشن راز»، صائن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی (۷۷۰-۸۳۵ ق) در «تحریر تمهید القواعد»، مرحوم علامه طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ ش) در «رساله الولایه» و امام خمینی، (۱۲۷۹-۱۳۶۸ ش) در «مصباح الهدایه»، «تعلیقات بر فصوص الحکم و مصباح الانس»، «شرح دعای سحر» و دیگر آثار خویش به طرح و تبیین بحث انسان

۱. در ارجاعات، جهت رعایت اختصار از عنوان «امام» به جای «امام خمینی» استفاده شده است.

۲. تعبیر «تعلیقات» ناظر به «تعلیقات علی شرح فصوص الحکم» می باشد.

کامل پرداخته‌اند. اکنون در این نوشتار برخی دلایل ضرورت وجود انسان کامل در نظام هستی از منظر روایات و امام خمینی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ضرورت ظهور ذات الهی در مظهری تام

برای تبیین مقامات تکوینی انسان کامل به خصوص مظهریت وی نسبت به ذات و صفات خدای متعال، باید به بررسی مرتبه ذات و صفات و اسماء خدای متعال و نسبت انسان کامل با این مراتب پرداخت. ذات خدای متعال در دیدگاه عرفانی، هویت مطلق است که اطلاق نیز وصف و قید او نیست، بلکه عنوان مشیری است که از عدم محدودیت و تعیین آن خبر می‌دهد (جوادی آملی، *تحریر تمهید القواعد*، ۲۵). در عرفان از این ذات نهان به تعبیر مختلفی یاد شده است، از جمله «غیب‌الغیوب»، «غیب مغیب»، «غیب غیب ذات»، «غیب هویت مطلق»، «هویت غیبی»، «عناء مغرب»، «هویت مطلقه»، «حق مطلق»، «هستی مطلق»، «حقیقت کلیه»، «حقیقه الحقایق»، «احدیت ذاتی»، «ابطن کل باطن»، «مجهول مطلق»، «کنز مخفی» و «وجود لابشرط مقسمی» (امام، *مصباح الهدایه*، ۱۱-۲۴؛ جوادی آملی، همان، ۲۰۵، ۴۰۲ و ۴۰۶؛ آشتیانی، ۲۲، ۲۴ و ۲۶۴) این مرتبه، به علت مطلق بودنش از هر قیدی حتی قید اطلاق منزله است. آن مقام، مقام صرافت هستی است که «نه کسی زو نام دارد نه نشان». هیچ تعینی از قبیل کثرت، ترکیب، صفت، نعت، اسم و رسم ندارد و نسبت و حکم نیز در آن مرتبه اعتبار نمی‌شود، مرتبه‌ای که حتی تعبیر به «مرتبه» هم از آن حقیقت خالی از تسامح نیست و هر تعبیری آن را از مقام غیب خود تنزل می‌دهد، زیرا هر تعبیری مفهم اشاره است، حال آن‌که او هیچ نشانه‌ای نمی‌پذیرد، حتی «وجوب» وجود نیز از تعیین حقیقت او و در مقام متأخر از ذات اعتبار می‌شود؛ در نتیجه به علت نداشتن هیچ اسم و رسمی، غیب محض است که اطلاق لفظ وجود و وحدت ذاتی نیز بر آن حقیقت از باب تفهیم است، نه این‌که اسمی برای آن ذات باشد، از این‌رو «موجود» و «معدوم» را نیز همانند سایر صفات نمی‌توان به این مرتبه نسبت داد. چنین مرتبه‌ای از سنخ مفاهیم عقلی معلوم نیست. در نتیجه در این مرتبه تمام اعتبارات و تعینات حتی تعیین اسماء و صفات هم محو و مضمحل است، زیرا این مرتبه دارای اطلاقی است که در مقابلش تقییدی نیست و برتر از هر اطلاق و تقییدی است و به دام هیچ وصف، نعت، بیان، عبارت، ایماء و اشارتی در نمی‌آید (حسینی طهرانی، ۱۷۰) و اشاره به آن با الفاظی چون مقام و مرتبه، مجاز و از باب ناچاری و کوتاهی کلام است، از این رو هیچ‌گونه وصف و نسبتی همچون واحد،

مطلق، واجب، قدیم، مبدأ، مرجع، اول، آخر، ظاهر، باطن، خالق، قادر، سمیع، بصیر، علیم، محیط، حی، قیوم، هو، الله، أحد، صمد و... را نمی‌توان از این جهت به ذات نسبت داد، زیرا نسبت دادن این اوصاف مقتضی وجود یک امر متعین و مقید است، حال آن‌که مطلق وجود و ذات حق از هر گونه تعین و تقیدی مبرا است، پس «هر آنچه درباره غیب و یا شهادت گفته می‌شود، همه مربوط به مادون آن غیب الغیوب است» (جوادی آملی، همان، ۱۸۳). در نتیجه توحید ذاتی، یعنی شناخت خود ذات امری محال است و حقیقت حق برای احدی معلوم نیست، زیرا معرفت نسبتی بین شناسنده و شناخته شده است، حال آن‌که در آن مقام همه نسبت‌ها ساقط می‌شود (طباطبایی، همان، ۳۵-۳۶). در نتیجه از آنجا که حقیقت غیبی برتر از آن است که دست اندیشمندان به دامن حضرتش برسد، هیچ‌یک از جویندگان فیض را توان آن نیست که از آستان قدسش اخذ فیض نمایند و هیچ‌یک از اسماء و صفات با داشتن تعینات، محرم سرّ او نیستند، پس چاره‌ای جز آن نیست که برای ظهور و بروز اسماء و کشف اسرار کنوز آن‌ها خلیفه‌ای الهی تعیین شود تا در ظهور اسماء، جانشین آن حقیقت غیبی باشد و نور آن خلیفه در این آئینه‌ها منعکس گردیده و به این صورت درهای برکات گشوده شود و چشمه‌های خیرات به جوش آید (امام، همان، ۲۹-۳۰). از آنجا که هر باطنی ظهوری دارد و هر ظهوری باطنی، این بطون بی‌اسم و رسم نیز در پس پرده ابهام و بی‌نشانی نمی‌ماند و برای این‌که معروف واقع شود، خود را در خلیفه‌ای الهی و حقیقتی قدسی متجلی می‌کند که همان انسان کامل محمدی است. حال این ظهور، تمام آن بطون را نمایان است و شناخت او عین شناخت رب، چراکه او را وجودی مستقل نیست، بلکه او همان ربّی است که به ظهور آمده است و در چهارده نور پاک محمدی درخشش یافته است. یقیناً تفسیری از «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»، همان است که خود آن انوار مطهر بیان فرمودند که: «... فَمَنْ عَرَفَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا (عليهما السلام) فقد عرف ربّه». (همدانی، بحر المعارف، ۳/ ۱۸۷).

به بیان سید حیدر آملی «ذات مقدس واجب تعالی بزرگ‌تر از آن است که داخل در ممکن و محدث شود، مگر از حیث تنزل و ظهور به صورت مظاهر علوی و سفلی و تحقیقاً این فضائل و شرف و تعظیم و کرامت برای نبی اکرم به واسطه آن‌که مظهر اعظم پروردگار و خلیفه کامل اوست، حاصل گردیده است» (آملی، مقدمه کتاب نص النصوص، ۵۲).

به تعبیری غیب الغیوب به حکم حبّ ذاتی اشتیاق پیوسته به ظهور دارد و بنا بر حدیث شریف قدسی «من گنج نهان بودم، دوست داشتم که معروف (تفصیلی خویش) واقع شوم، پس

خلق و کثرات را آفریدم تا شناخته شوم» (مجلسی، ۱۹۹/۸۴ و ۳۴۵). این حبّ ذاتی، علت آفرینش کائنات و برپایی آسمان‌ها و زمین است و اگر این حبّ نبود، هیچ‌یک از عوالم و موجودات از عدم پا به وجود نمی‌نهاد و به هیچ کمالی دست نمی‌یافت (امام، همان، ۷۱).

اسم اعظم «الله» جامع تمام اسماء و صفات جمالی و جلالی است و انسان کامل، مظهر آن اسم اعظم است (قیصری، ۱۲۳) و در او تمام اسماء جمیل و جلیل اول، آخر، ظاهر و باطن جمع است. او مظهر سرّ ذات خداوند و کمالات ذاتی اوست. تنها قلب تقی نقی احمدی احدی جمعی محمدی اوست که حق تعالی به جمیع شئون ذاتیه، صفاتیه، اسمائیه و افعالیه بر او تجلی نموده است (همان، آداب الصلوة، ۱۸۳).

از دیدگاه عرفا غرض ذاتی و اولی از خلقت انسان کامل، ظهور تام خالق هستی در یک مظهر کامل است، به گونه‌ای که به تعبیر امام خمینی، خداوند در این مظهر تام ظاهر گشت و ذات خود را در آن به مشاهده نشست. وجود این مظهر پاک به گونه‌ای است که تمام هزار اسم والای الهی در وجود آینه‌وار او متجلی است (امام، صحیفه نور، ۲۱/۱۴).

بنابراین به دلیل ظهور و تجلی اسم جامع و اعظم «الله» در مظهري تام که تمام مراتب وحدت و کثرت را بدون غلبه بر دیگری دارا باشد، وجود انسان کامل ضروری است، زیرا فقط اوست که می‌تواند چنین مظهر کاملی باشد، زیرا در اسماء ذاتی، وحدت و در اسماء فعلی، کثرت غلبه دارد، ولی وجود انسان کامل در حد اعتدال و متصف به وصف «برزخیت کبری» است که به تعبیر امام خمینی، مقام «برزخیت» در واقع همان مقام اعتدال میان افراط و تفریط جمالی و جلالی و قیام به مقام جمع وحدت و کثرت و خروج از این دو کفر و حجاب ذات الهی و سائر انواع کفر و شرک و ورود در دار توحید تام است (امام، تعلیقات، ۷۱).

در واقع هویت غیبی، مستلزم اسمی است که با ارائه وحدت در کثرت، جامع جمیع اسماء جلالیه و جمالیه و دربردارنده مقام جمع و تفصیل باشد. این اسم همان اسم اعظم است که به عنوان مظهر «لیس کمثله شیء» (شوری: ۴۲) در انسان کامل ظهور می‌کند و خداوند با ظهور در این مظهر ذات خود را از لحاظ جامعیتی که بالاتر از آن قابل تصور نیست، مشاهده می‌کند؛ بنابراین انسان کامل تنها مظهري است که با جمع دو نشئه، جامع وحدت و کثرت و غیب و شهادت (امام، همان، ۱۲۸) در دو قوس وجوب و امکان است، جامعیتی که خود، علت غایی و هدف نهایی آفرینش است. پس او همان نقطه واحدی است که مبدأ تمام کائنات، نهایت همه

موجودات و روح و نور جمیع ارواح و اشباح می‌باشد. او مبدأ اول تمام اعداد و کثرات و سرّ خدای واحد احد است (همدانی، همان، ۳ / ۱۸۴-۱۸۶).

بدین ترتیب ضرورت وجود انسان کامل، همان ضرورت ظهور ذات حق در مظهري تام می‌باشد، پس همچنان که ظهور آن ذات نهان ضرورت و وجوب دارد، وجود آن ظهور در عوالم هستی از جمله در این زمین خاکی که قرارگاه اصیل خلافت الهی است، ضرورت دارد... به بیان والای امام خمینی؛ «ضرورتاً به حکم قضای سابق الهی و عنایت رحمانی، وجود خلیفه‌ای که جامع جمیع صفات ربوبی و حقائق اسماء الهی باشد، واجب و لازم است تا این خلیفه مظهر اسم «الله» شود. به طور کلی از آن‌جا که هر چه در عالم وجود است، علامت و نشانی است از آنچه در عالم غیب است، بالضروره باید برای حقیقت عین ثابت انسانی یعنی عین ثابت محمدی و نیز برای حضرت اسم اعظم مظهري در عالم عینی وجود داشته باشد تا احکام ربوبیت را ظاهر سازد (امام، مصباح الهدایه، ۸۲).

وجود انسان کامل دارای اعتدال تام است و به شهادت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) مظهر تمام اسماء حسنی و مبدأ همه احکام و جویی می‌باشد (جوادی آملی، همان، ۶۳۷)، چنان‌که خود فرمودند: «ما اسماء حسناى الهی هستیم، اسمائى که خداوند هیچ عملی را از بندگان خود نمی‌پذیرد، جز با معرفت داشتن نسبت به ما» (کلینی، ۱ / ۱۴۴).

او ظهور اسم اعظم «الله» بوده و تمام اسماء شرقی جمالی و غربی جلالی در او متجلی است، چنان‌که خود آن اجمل اجلّ فرمود «قبله من میان مشرق و مغرب است» (آملی، جامع الأسرار، ۳۵۵) به دلیل همین اعتدال در ظهور و این‌که انسان کامل ولایت تکوینی و احاطه وجودی بر تمام ماسوی الله دارد، ظهور هر اسم و صفتی در او تام‌تر و کامل‌تر از ظهور همان اسم و صفت در غیر او از جمله در ملائکه مقرب است، از این‌رو بر تمام آن ملائک مانند حضرت جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل: و بلکه بر همه عالم جبروت و تمام کائنات برتری ولایی، احاطه قیومی و جامعیت وجودی دارد (همان، شرح چهل حدیث، ۵۹۸)، جامعیتی که در وصفش فرمودند: «أوتیت جوامع الكلم» (آملی، همان، ۳۵۶) و «أنا... کتاب الله الجامع» (مجلسی، ۲ / ۱۹۹). بدین دلیل همه ملائک الهی، خادم آن وجه الله الاعظم و اهل بیت او و خادم محبّان آنان هستند (همان، ۲۶ / ۳۳۵).

ملائک را مقام معلوم است (صافات: ۱۶۴) و تنها سیطره آسمانی دارند، اما وجود حضرت

۱. «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا».

ختمی مرتبت و اهل بیت: بر تمام زمین، آسمان و کائنات از ازل تا به ابد احاطه و گستره وجودی دارند، زیرا که آن وجود، جامع دو وجه وحدت و کثرت است (همان، تعلیقات، ۱۱۷). هم وحدت آسمانی در او متجلی است «ثُمَّ ذَنَا فَتَدَلَّيْ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم: ۸-۹) و هم کثرت زمینی «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف: ۱۱۰)، «يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (فرقان: ۷)، بلکه در میان انبیاء تنها وجود ختمی او (بالاصالة) و اوصیانش (بالتبعیة) است که صاحب مقام کثرت در وحدت و وحدت در کثرت می‌باشد. بنابراین آن اسماء حسناى الهی هم آراسته به صفات جلالی، تنزیهی و تسبیحی‌اند و هم آراسته به صفات جمالی، تشبیهی و تحمیدی. به تعبیری انسان کامل ختمی از دو نسبت برخوردار است، یک نسبت او را به عالم الوهیت پیوند می‌دهد و نسبت دیگر او را به عالم عبودیت. در آن واحد محشور با هر دو عالم است و در هر دو عالم حضور دارد، به گونه‌ای که هیچ‌یک او را از دیگری غافل نمی‌سازد، زیرا مظهر اسم «حکم عدل» است و به وجود کامل الاهیش متصف به «جامع الکلم». وجود سعی‌اش هم‌چنان‌که «لیلة القدر» است، «یوم القیامة» نیز هست (همان، آداب الصلوة، ۳۲۸، ۳۳۷).

آن حضرت از آن جهت که به وجه آسمانی خود آینه ذات حق و «ظَلَّ اللهُ» است و به عنوان خلیفه الله به تدبیر عوالم و کائنات می‌پردازد، «رَبِّ الْعَالَمِیْنَ» است که تمام اولیاء الهی از ازل تا به ابد رو به سوی او و سر به سجده کعبه وجود او دارند، بلکه او خود تنها عابد و معبود عالم هستی است. در قوس صعود، ساجد و عابد است و در قوس نزول، مسجود و معبودی است که خداوند و ملائکش هم‌نوا با دیگر خلق بر آن یگانه «احمد» عالم هستی صلوات و درود می‌فرستند (همان، ۵۷ و ۶۳).

ضرورت وجود مثل اعلای ذات الهی

انسان کامل بزرگ‌ترین آیات و مظاهر اسماء و صفات حق تعالی و برترین مثل ذات والای اوست. هرچند خداوند مثل و شبیه ندارد، اما مثل به معنای آیت و علامت دارد و او آن مثل یکتای الهی است «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» (روم: ۲۷). همه ذرات کائنات مجلای تجلی آن جمال جمیل‌اند، منتها هر یک به اندازه وجود محدود خویش، نه همچون انسان کامل حقیقی که ذات لایتناهی الهی را در بحر بی‌کرانه وجود خویش جلوه‌گر است. او کون جامع حق تعالی و اسم اعظم «الله» است. خداوند او را بر صورت خویش آفرید و او را وجه تفصیلی ذات، اسماء و

صفات خویش قرار داد.

آن ابوالبشر و آدم حقیقی که حضرت آدم، ظهوری از ظهورات بی‌کران اوست کسی نیست جز حضرت حبیب خدا (آشتیانی، ۴۷۳)، او که «کنز مخفی» ذات نهان حق تعالی در وجود ربوبی او ظهور یافت و آنچه مستور در غیب ذات بود، به ظهور این نیر اعظم، متجسم و متعین شد، چرا که هر آنچه در عالم ظهور است، نشانی است بر آنچه در عالم ناپیدای غیب است، از این رو باید حقیقت عین ثابت محمدی و حضرت اسم اعظم در عالم عین ظهور داشته باشد تا احکام ربوبی را آشکار سازد و بر اعیان خارجی حکومت نماید. به تعبیری هر آنچه خداوند در ذات مجمل خود نهان دارد، او در وجود مفصل خویش عیان دارد. پس همچون خدای واجب ازلی و ابدی خود که «حی الذی لایموت» (۶۱، ۴/۲۹۶) و «کلّ یوم هو فی شأن» (الرحمن: ۲۹) است و بر تمام اشیاء و کائنات، محیط (فصلت: ۵۴)، علیم (بقره: ۲۹) و قدیر (مائده: ۱۲۰) است، وجود واجب ازلی و ابدی‌ای است که هم در صفات تنزیهی، سیّوح و قدوس است و هم در صفات تشبیهی، رازق، شافی، کافی، محیط، علیم، قدیر، حی و نامتناهی است و هر روز و هر آن در شأن و جلوه‌ای نو (امام، آداب الصلوّه، ۳۰۹-۳۱۰).

او ظهور خداوند در میان خلق است و به دست او اراده خداوند در جهان هستی به اجرا درمی‌آید، بلکه خود، مقام مشیت مطلقه الهی است. او که موجودات را ظهور می‌بخشد، حقائق و ذوات را ذات می‌دهد. نه فقط او معنا و باطن ذات هر موجودی است، بلکه در حقیقت، صورت و ظاهر آنان نیز امری جز سریان وجود سعی او نیست، در واقع هم‌چنان‌که روح و نفس موجودات است، جسم و تن آنان نیز هست (امام، التعلیقه علی فوائد الرضویه، ۶۰).

پس جز این نیست که اسماء و صفاتی همچون «هو»، «الله»، «أحد»، «صمد»، «لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد»، به وجه ازلی و ابدی از آن یگانه حبیب حضرت حق، حضرت ختمی مرتبت است (امام، صحیفه نور، ۱۴/۲۱). قرب او به ذات حق و اتصاف او به صفات ذاتیش بیشتر است از قرب اسماء حق تعالی به ذات او، پس مقام او فراتر از «وجود منبسط» است، زیرا متصل به احدیت ذات است و مستهلک محض در او، بلکه خود صاحب مقام احدیت است (همان، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۱۴۲-۱۴۳؛ فرغانی، ۷۹). شدت قرب او چنان است که به فرموده حضرت ولی عصر میان او و خدای او فرقی نیست، مگر در وصف اعتباری عبودیت و ربوبیت. «لَا فَرْقَ بَیْنک وَ بَیْنهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادک وَ خَلْقُک» (مجلسی، ۹۵/۳۹۳)، دوگانگی‌ای اعتباری که به تصریح «أو أدنی» درهم می‌شکند و به «لامقامی» و یگانگی

با یکتا رب عالم هستی می‌انجامد و وحدت صرف حقیقی و وجوب ذاتی او با رفع حجاب میان او و «هو» و فناء در او و بقاء به او و درخشش «هو هو»، تمام کائنات را به سرودن غزل توحید، سرمست می‌دارد (امام، تعلیقات، ۷۸، ۱۲۱؛ آداب الصلوٰه، ۳۰۵).

«قل» امر است از حضرت احدیت جمع به مقام برزخیت کبری و مرآت جمع و تفصیل، یعنی «بگو ای محمد! ای مرآت ظهور احدیت جمع در مقام تدلّی ذاتی یا مقام مقدّس «أُو اُدنی» - که شاید اشاره به مقام «فیض اقدس» باشد- با زبان فانی از خود و باقی به بقاء الله: [بگو] «هو الله أحد» (همان).

در چشم عیان، شاهد و مشهود تویی	در قبله جان، ساجد و مسجود تویی
بی‌نام و نشان، قاصد و مقصود تویی	بی‌گوش و زبان، حامد و محمود تویی

(جامی، اشعّة اللمعات، ۵۲)

بدین ترتیب تنها فرق وجود واجب او با ذات حضرت حق، همان فرق میان ظاهر و مظهر یا غیب و شهادت یا جمع و فرق است، پس تمام اسماء الهی اعم از ذاتی و غیر ذاتی در این مظهر تامّ ظهور دارند، حتی هویت صرفه و غیب احدی در وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت و اشعاعات وجودش، حضرات اهل بیت: به تمامه ظاهر و عیان است. پس تفاوت و دوئیت حقیقی میان حق تعالی و اولین تعینش، حقیقت وجود حضرت ختمی مرتبت نیست (حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ۸۴؛ همو، نهج الولایه، ۴۷). به جهت همین «لا فرقی» است که خداوند در قرآن کریم از دست او به «ید الله» (فتح: ۱۰) تعبیر کرده است، آری همچنان که وجود او ظهور وجود خداست، دست او نیز دست خداست، اطاعت او اطاعت خدا (نساء: ۸۰)، از این رو هر که به او بنگرد، حقیقتاً به خداوند نگریسته است (آملی، همان، ۴۲).

حضرت حبیب خدا تنها مرکز عالم وجود است، یگانه قلب جهان آفرینش است. «او جامع جمیع سلسله وجود است که دایره هستی به وجود او تمامیت می‌یابد. او اول، آخر، ظاهر و باطن و کتاب کلی الهی است» (امام، شرح دعای سحر، ۵۵-۵۶).

آن حضرت روح و دل کائنات است و موجودات بی‌دل نمی‌توانند باشند و دل نیز یکی بیش نیست (نسفی، ۵). آن «أحد واحد» مظهر خدای «واحد أحد» است. مظهر «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱) است، زیرا که خدای او چنین است و او آینه تمام‌نمای خدای خویش است (جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ۲/ ۱۳۷)، آینه‌ای که نه فقط رمی او رمی خداست

(انفال: ۱۷)، بلکه علم او نیز علم خداست، اراده او اراده خداست، فعل او فعل خداست، حکم او حکم خداست (جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ۸ / ۱۷۴، همان، ۹ / ۱۰۸)، چون وجودش ظهور ذات خداست و ذوب در توحید ناب (امام، آداب الصلوة، ۲۹۸).

حضرت حبیب خدا همان احدی است که هیچش مرز وجودی نیست. او همانی است که وجودش از هیولای اولی تا احدیت اعلی گسترده است. او که بر سر نهر امکان و فقر پا نهاد و در دریای وجوب و غناء غرقه گشت، آن «ربّ العالمینی» که عبودیت حق تعالی فخر اوست، بلکه حقیقت خلافت او همین فقر و فنای محض است، خلافتی ازلی و ابدی که در واقع همان مظهریت تامّ آن حضرت از خلافت ازلی و ابدی اسم اعظم «الله» است، به گونه‌ای که او ذاتاً، صفتاً و فعلاً ظهور ذات اله و مجلای تجلی ذاتی، اسمائی و صفاتی و الهامات انسیه در حضرت غیب احدی است (همان، آداب الصلوة، ۱۳۹). «المتحقّق بالبرزخیه الكبرى و الفقیر الكلّ علی المولی و المرتقی بـ «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى»»، «المصطفی المرتضی المجتبی...» (همان، مصباح الهدایه، ۶۷).

تعبیر «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ» (مجلسی، ۳۰ / ۶۹) بیان مقام عبودیت است، عبودیتی که حضرت امام صادق کنه آن را ربوبیت معرفی می‌نماید. «العبودیة جوهره کنه‌ها الربوبیة» (مصباح الشریعه، ۷). به بیان عین القضاة همدانی «در این عالم چیزی بالاتر و رفیع‌تر از عبودیت نیست و خال عبودیت بی‌جمال چهره ربوبیت، خود، وجود ندارد» (همدانی، تمهیدات، ۲۷۵). از این روست که حضرت ختمی مرتبت طبق نقل فرمودند: «ربوبیت را سرّی است که اگر آشکار شود، ربوبیت باطل خواهد شد»؛ «انّ للربوبیة سرّاً لو ظهر لبطلت الربوبیة» (آملی، همان، ۲۹۵ و ۴۰۶).

به تعبیری هر اندازه عبودیت و فقر بیشتر، رهایی از مقیدات، ممکنات، وجود امکانی و مندک شدن در دریای وجوب بیشتر (امام، همان، ۱۲۱)، زیرا فقر و فنا شکسته شدن حد و رهایی از امکان و حدود ماهوی و رسیدن به درجات اطلاق، کلیت و وجوب است (یثربی، ۱۸۳). او را که فقر، تمام است، الوهیت و ربوبیت، تام است. «إذا تمّ الفقر فهو الله» (جامی، همان، ۱۸۹-۱۹۰).

و آن عبد مطلق، ربّ مطلق کسی نیست جز حضرت حبیب خدا که معیتش با حق همیشگی، ازلی و ابدی است. معیت من با خدای متعال چنان است که احدی را نیست، حتی ملائک مقرب، انبیاء مرسل و مؤمنان آزموده دل را» (مجلسی، ۱۸ / ۳۶۰). معیتی که در آن هیچ

تعینی از او باقی نمی‌ماند (آملی، جلوه دلدار، ۴۳)، چرا که از وجود محبوب ازلی خویش آب عشق نوشیده و طعام محبت تناول نموده. «إِنِّي أُبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي» (مجلسی، ۲۵۳/۶۴) و بدین سقایت شراب وصال از فقر خویش تهی شده و از ربوبیت «هو» لبریز گردیده (امام، مصباح الهدایه، ۳۶؛ جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ۱۶۲)، شراب طهوری که «يَطْهَرُهُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ» (مجلسی، ۸/۱۱۳).

بدین ترتیب حضرت ختمی مرتبت صاحب اصیل این مقام «لامقامی» و متصف به وصف والای «ربوبیت عظمی» است. ربی که ظهوربخش و مبدأ تمام اسماء و صفات ذاتی، فعلی و جمیع موجودات زمینی و آسمانی است، هم‌چنان که غایت و مرجع تمام آنان نیز می‌باشد. «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (نجم: ۴۲).

آن سرور به باطن حقیقت که اسم اعظم است، مبدأ سائر اسماست و به عین ثابت خود اصل شجره طیبه و مبدأ تعینات است. «احدی از افراد عالم ادعای ربوبیت ندارد جز حضرت حبیب حق، هیچ کس نیز در عبودیت جایگاهی استوارتر از او ندارد. هیچ موجودی نیز در ربوبیت و عبودیت به عظمت، عزت و بزرگی او نمی‌رسد» (فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ۱۱۸-۱۱۹).

مائیم کز خدا چو خدایی جدا نئیم	از وی جدا نئیم و لیکن خدا نئیم
در بحر عشق، کشتی فانی ما شکست	تا او شدیم اوست که مائیم ما نئیم

(فیض کاشانی، همان، ۱۱۱)

ضرورت وجود حلقه اتصال ذات با کثرات

یکی از دلایل ضرورت وجود انسان کامل، وجه وساطت او میان وحدت غیب و عالم کثرت عین است. طبق حدیث قدسی «کنز مخفی» (مجلسی، ۸۷/۱۹۹) غیب الغیوب را به حکم حب ذاتی، اشتیاق پیوسته به ظهور است و این آشکاری جز از طریق پیدایش کثرت میسر نیست و از آن‌جا که ارتباط و اتصال آن ذات قدیم و کائنات حادث، بدون واسطه نشاید، پس وجود حلقه اتصالی لازم است و آن تنها واسطه میان حق و خلق، حقیقت محمدیه است، که جامع جهات وجوبی ربی و امکانی خلقی است (همان، مصباح الهدایه، ۶۹)، حقیقتی که نه تنها موصوف به دو وصف قدیم و حادث است، بلکه به وجود جمع الجمع خویش، ممکن و واجب، واحد و کثیر، باقی و فانی و متغیر و ثابت است، زیرا او جامع جمیع مراحل اظهار و

ظهور و مشتمل بر تمام حقایق فاعلی و قابلی است. (جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ۵۶۳، ۵۲۷). البته باید توجه داشت که این حیثیات تنها در نگاه اول، متناقض و متباین می‌نمایند و گرنه در واقع چنین نیست، زیرا این حیثیات، اعتباری است و نه حقیقی، چراکه در غیر این صورت به کثرت و ترکیب حقیقی می‌انجامد که منافی بساطت وجودی حقیقت محمدیه و سعه و اطلاق آن است. (همان، ۲۵).

تعدد حیثیت می‌تواند مشکل اجتماع امور متنافی را حل کند. به گفته برخی از محققان معاصر، آن ذات والا به اعتبار سریان و جریان در هر شیئی عین آن چیز و متصف به اوصاف امکانی خلقی مانند حدوث، امکان، کثرت، فنا، تغیر و... است و به اعتبار فنا در احدیت ذات حق، غیب محض، قدیم، واجب، واحد، باقی، ثابت و... است. (آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ۷۸۸-۷۸۹).

مقام ولایت محمدیه رسول خاتم که متحد با مقام ولایت مطلقه علویه امیرالمؤمنین است (مجلسی، ۲۴/۲۵)، همان واسطه و برزخ کبرایی است که او را «فیض مقدس»، «وجود منبسط»، «نفس رحمانی»، «نفخ ربوبی»، «حضرت عماء»، «حجاب اقرب»، «هیولای اولی» و صاحب مقام «رحمان»، «رحیم»، «قیوم» و... می‌خوانند. حقیقت مقام نبوت او ظهور تمام ذات غیب‌الغیوب است و تمام کائنات در عوالم ظاهر و باطن، بطون و ظهور آن جلوه ذات حق است، به گونه‌ای که اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود احدی از موجودات، لایق استفاده از مقام غیب احدی، ظهور، وجود و هیچ‌یک از کمالات آن نمی‌بود. تمام عالم علمی و عینی، تجلیات کثیر وجود واحد اوست (همان، مصباح الهدایه، ۳۵، ۳۸ و ۴۵).

مبدأ خلقت به امر «کن فکان» من بوده‌ام منتهای مقصد از خلق جهان من بوده‌ام
پیش از آن کاسرار غیب آید به صحرای شهود برزخ غیب و شهادت در میان من بوده‌ام
گر چه در صورت نمودار دو عالم گشته‌ام چون به معنی بنگری هر دو جهان من بوده‌ام
(گیلانی لاهیجی، دیوان اشعار)

با اینکه خداوند هم انسان کامل را به صورت خویش آفریده است (مجلسی، ۱۱/۱۱۱) و هم جهان هستی به وجه مجموعش را، با این حال تفاوت آن‌ها در این است که جهان هستی تنها نشانگر وجه تفصیلی اسماء و صفات الهی است، اما انسان کامل این کثرت را در وجهی واحد نشان می‌دهد. او همچنان که مظهر وجه تفصیلی ذات حق است، ظهور احدیت و یگانگی او نیز می‌باشد. در واقع عالم هستی عالم کثرات است و انسان کامل، عالم وحدت کثرات. او

هم وحدت نماست و هم کثرت نما. هم کثرت عالم را جلوه گر است و هم وحدت خدای عالم را، از این رو عالم هستی بدون ظهور انسان کامل، وحدت حقیقی ندارد (جنیدی، ۱۸۹؛ جامی، نقد النصوص، ۱۹۳).

«انسان کامل آینه تمام قد خداست که تمام وجود قدسی حق در او منعکس است. عین ثابتة انسان کامل ختمی است که با سریان و جریان در عین تمام اعیان هستی به آنان وجود و کمالات وجود افاضه کرده است، از این رو با تمام آنان معیت وجودی و قیومی دارد. به وساطت عین ثابتة محمدیه است که وحدت عالم غیب نهران به کثرت عوالم عیان مرتبط می‌گردد (امام، همان، ۶۳).

به انسان کامل عالم صغیر نیز گفته شده است، به این اعتبار که در برابر جهان کبیر و بزرگ قرار دارد، البته باید دانست که این صغیر و کبیر بودن به حسب ظاهر امر است و گر نه کبیرترین و عظیم‌ترین وجود، همان وجود انسان کامل حقیقی است (آشتیانی، ۴۷۱). به گونه‌ای که تمام ماسوی الله، فروعات و اشعات آن یگانه هستی است.

أَبَوَ الْأَشْيَاءِ، اصل و اساس همه اشیاء که از آن وجود یافته‌اند، آب است «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (انبیاء: ۳۰) و آن آب نیست جز وجود قدسی ابوتراب امیرالمؤمنین علی که سرّ و نهران تمام موجودات است. حبیب خدا از این حقیقت پرده برداشته، می‌فرماید: «شبی که به آسمان برده شدم، نیافتم هیچ باب، حجاب، شجره، ورقه و غرفه‌ای را مگر اینکه بر آن نوشته شده بود: «علی»». (همدانی، همان، ۱۸۴-۱۸۶)۲.

عظمت و برتری انسان کامل بر هستی همچون برتری و احاطه روح بر جسم است. او نور عالم هستی است. «الله نور السموات و الارض» (نور: ۳۵) و ربّی است که به عالم جان و وجود می‌بخشد (امام، آداب الصلوة، ۱۳۷) و گر آنی روی از آن برتابد، هستی به عدم بدل گردد. «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بَعْدَ بَعْدِ إِمَامِ كَسَاخَتِ» (مجلسی، ۲۳ / ۲۸).

«تمام دایره وجود، از عوالم غیب و شهود تکویناً و تشریحاً، وجوداً و هدایتاً ریزه‌خوار خوان نعمت آن سرور هستند و آن بزرگوار، واسطه فیض حق و رابطه بین حق و خلق است و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود، احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق عبور به احدی از موجودات نمی‌کرد و نور هدایت در هیچ‌یک از

۲. «فالماء ابو الأشياء كلها و هو (ع) ابوتراب، فهو سرّ الأشياء كلها و إليه الإشارة بقوله (ص): «ليلة أسرى بي إلى السماء لم أجد باباً ولا حجاباً ولا شجرة ولا ورقة ولا غرفة إلا و مكتوب عليها: «علی»».

عوامل ظاهر و باطن نمی‌تابید» (امام، همان، ۱۳۷).

بنابراین زمین هرگز از حجت حق خالی نیست، حجتی که یا ظاهر و آشکار است و یا غائب و نهان و در هر حال همچون آفتابی است که تمام کائنات به وجود او زنده‌اند. با ارتحال و وفات عنصری انسان کامل از عالم شهادت به عالم غیب، بعضی از مراتب وجود جامع او از ظهور به بطون و از شهود به غیب رفته و نهان می‌شود، لذا غروب شمس وجود او با طلوع شمس دیگری مقارن خواهد بود (جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ۵۵۲).

ضرورت ظهور کثرات و کائنات

اولین حقیقتی که از تجلی فیض اقدس در عالم ربوبی تعین پیدا می‌کند، اسم اعظم الله است. اسم الله که جامع همه اسماء و صفات جمالی و جلالی الهی است در تمام اسماء تجلی دارد و دیگر اسماء ظهور این اسم جامع بوده و این اسم باطن و غیب آن‌هاست (حسینی شاهرودی، ۹۹). اگرچه تجلیات این اسم، نامتناهی است، اما در این ظهورات، ظهوری تام که جامع دیگر ظهورات باشد وجود دارد. آن مظهر تام خداوند و ظهور کامل او، حقیقت انسان کامل، حقیقت محمدیه است، حقیقتی که مظهر اسم «الله» ذاتی است و واسطه وجود کائنات کثیر در آسمان و زمین (امام، شرح چهل حدیث، ۴۸۴). به تعبیری حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار: مظاهر و تجلیات بی‌واسطه خداوند که فیض الهی ابتدا به وجود ایشان می‌رسد و سپس از معبر وجود ایشان به دیگر افاضه می‌شود. وجود آن انوار الهی نوربخش تمام عالمین است. خورشید و بلکه تمام آسمان، زمین، کائنات و همه عوالم هستی تنها قطره‌ای از نور وجود ایشان و شعاعی از اشعاع بی‌کران آنان است.

حقیقت حبیب خدا که نفس رحمانی حق تعالی است، حقیقتی است یگانه که در تمام عوالم هستی سریان و جریان دارد. همه حضرات خمس و تعینات وجود از تعین اول (احدیت) تا عالم ماده شئونات و تطورات وجود اوست. بدین ترتیب حقیقت وجود حبیب خدا اولی است که ثانی، ثالث و... ندارد، زیرا یکتا مظهر «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید: ۳) است. اوست وجود اول، آخر، ظاهر و باطن هستی، او که اول است در عین آخریت، آخر است در عین اولیت، ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت، بلکه از منظری والاتر این نسبت‌ها هرگز مطرح نمی‌شود، زیرا با وجود آن «أحد صمد» جا برای دیگری نمی‌ماند تا آن‌گاه او اول یا آخر آنان باشد. «لیس فی الدار غیره دیار» (امام، مصباح

الهدایه، ۷۵؛ همان، تعلیقات، ۷۸، ۶۲، «لا إله إلا هو» (طه: ۲۰).

پس چیست این کثرت کثیر؟! این کثرت نیست جز انوار، شئون و اطوار آن زیبای یگانه، آن حقیقت محمدی، اصل و اساس هستی. اولین ظهور ذات نهران الهی که کثرت از نور او، نور وجود و شأن بودن یافت. «کلّ یوم هوّ فی شأن» (الرحمن: ۲۹). بنابراین تمام آن کثرات فرضی در او به نحو اجمال جمع‌اند، به تعبیری تمام کائنات، تفصیل وجود مجمل او و اشعاعات روی پرفروغ اویند به گونه‌ای که وجه خلقی حادث او نیز همچون سایر حادثات، تجلی و تجسم وجه ربّی اوست. (امام، مصباح الهدایه، ۷۲ و ۷۶؛ همان، شرح دعای سحر، ۷۷-۷۸).

بدین ترتیب آن حقیقتی که تمام کثرات از ازل تا به ابد فعل و امر او هستند، حقیقت انسان کامل (حقیقت محمدیه است که به خاطر بساطت وجودی محدود به هیچ شخص خاص حادثی نیست. حقیقتی آسمانی که در وجه زمینی خود در صورت جمیل و جلیل حضرت محمد بن عبدالله ظهور یافته است. (تحریر تمهید القواعد، ۲۵)

«فالانسان الكامل و الكون الجامع هو الاسم الاعظم ظل اسم الله الاعظم و له الاولیة و الاخریة و الظاهریة و الباطنیة و هو المشیة التي خلق الله بنفسها و خلق الاشیاء بها كما فی الروایة» (همان، التعلیقة علی فوائد الرضویة، ۴۸-۴۹). «فإذا كان لهم: مقام مشیة المطلقة و سائر الناس تعیناتها كانت لهم القیمومیة علی الناس» (همان، ۵۶-۵۷).

از این روست که تمام خلق عبد اویند و در عبودیت او قائم، راکع و ساجد (ابن ابی الحدید، ۱۵/۱۹۸). آری از آنجا که او ولی الله مطلق و اسم اعظم الهی است، فتح و ختم سلسله وجود بوده و همچون نقطه واحد سیالی است که تمام کثرات از او برآمده و بدو نیز ختم می‌یابد.

آری هستی، ظهور نور اوست. حقیقت اوست که هر لحظه به شأن و جلوه‌ای برمی‌آید و کمون غیب نهران را عیان می‌سازد. او همان وجه باقی ربّی است که «ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن: ۲۷) است و جز او همه فانی. او همان وجهی است که به هر سو رو شود، روی اوست که می‌درخشد. او که فراتر از وجود او، غیب محض و ذات نهران حق است (امام، مصباح الهدایه، ۳۵).

«ماورای اولیای مخصوص به تجلی ذاتی و فوق مقام فرد اکمل از اقطاب وجود، نیست جز حقیقت مطلقه حقیقة الحقائق و غیب محض» (همان). چنان‌که طبق نقل در روایتی از امام صادق در اصول کافی، حضرت پس از رد تفسیر «وجه الله» به «ذات الهی» وجه را عبارت از

ولایت مطلقه متجلی در وجود عنصری اهل بیت: دانسته‌اند (کیاشمشکی، ۲۰۲). آری تمام عالم هستی، قائم به وجود قیوم حقیقت حبیب خدا است، به گونه‌ای که بدون او هیچ‌گونه بقا و دوام، بلکه تجلی و ظهور ندارند. حضرتش هم علت وجود کثرات است و هم علت بقا و دوام آن‌ها. تا آن حقیقت هست، هستی برپاست، چراکه هستی نیست جز سایه آن یگانه شمس وجود.

حقیقت محمدیه اصل، تمام، کمال و مبدأ جمیع مراتب خلافت الهیه و صورت اسم اعظم «الله» است. او قطب الاقطاب و یگانه نقطه وجودی است که مبدأ و مرجع تمام کائنات است. «و این [کثرات] ظهور وحدت انسان کامل و «الله» است، زیرا از آن‌جا که او فانی در خداوند و باقی به بقا اوست، از خود تعین، انبیت و انانیتی ندارد، بلکه خود، اسماء حسنی و اسم اعظم «الله» است (امام، آداب الصلوة، ۲۶۲-۲۶۳).

حقیقت محمدیه به اعتبار تعین و صورت، ممتاز از سایر انبیاست، اما به اعتبار حقیقت، همه انبیاء ظهور تدریجی وجود واحد اویند. هرچند حضرت آدم به ظاهر پدر حضرت پیامبر است، ولی در واقع، فرزند ایشان و حسنه‌ای از حسنات بی‌پایان اوست (آشتیانی، ۷۲۷-۷۳۵)، از این‌روست که آن حضرت می‌فرمایند: «آدم و من دونه تحت لوائی» (فیض کاشانی، همان، ۱۸۸).

آدم در صورت دعوت و خلافت، نائب و خلیفه حقیقت اوست و جمله انبیاء و رسل، خلفاء و نواب آن حقیقت‌اند. نبی خاتم را نبوت دائمی، سرمدی، ازلی و ابدی است، همچنان که خلافتش باقی، دائم، محیط، ازلی و ابدی است، چرا که این نبوت، خلافت و ولایت ظهور همان ربوبیت مطلقه سرمدی است، ربی که مبدأ، منتهای و مصدر و مرجع تمام هستان هستی است (امام، تعلیقات، ۳۸ و ۷۵).

همان‌طور که وجود انبیاء و اولیاء: ظهور تفصیلی و فرقانی حضرت ختمی مرتبت است، خلافت آنان نیز ظهور خلافت اوست، هم‌چنان‌که شریعت آنان نیز ظهور تدریجی شریعت اوست، زیرا آن شرایع، اظله و اشعه‌ی ولایت کلیه محمدیه‌اند، زیرا نبی خاتم به مقام اسم اعظم خویش، «رب» تمام اسماء آسمانی و اعیان زمینی است و همه آن‌ها رشحات و تجلیات جمالی و جلالی وجود والای اویند، از این جهت ولایت اولیاء، ظهور ولایت یگانه او و نبوت انبیاء، ظهور نبوت واحده اوست. هیچ نبوت، امامت و ولایتی نیست، مگر این‌که ظهور و تفصیل نبوت، امامت و ولایت اوست (همان، شرح دعای سحر، ۶۶) اوست که در وجود تمام انبیاء و

اولیاء ساری و جاری است و با ایشان معیت حقیقی دارد. طبق نقل از حضرت پیامبر: «بعث علی مع کل نبی سرّاً و معی جهراً» (مجلسی، ۳۵/۳۹)، زیرا آن چنان که در متون روایی و عرفانی عیان است نور وجود حبیب خدا و علی اعلی واحد است. «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورِ وَاحِدٍ» (همان، ۳۳/۴۸۰) و به بیان امام خمینی: «این دو بزرگوار در عوالم غیب با هم بودند، متحد بودند و در [عالم] شهادت در این عالم یکی مظهر آن غیب مطلق است در بعثت و یکی مظهر آن غیب مطلق است در امامت» (امام، صحیفه نور، ۲۰/۲۳۲).

به دلیل همین سعه وجودی، ولایت تکوینی و احاطه قیومی حضرت پیامبر و ائمه: است که ایشان بر تمام انبیاء، اولیاء و بلکه بر همه موجودات در تمام عوالم هستی برتری و فضیلت دارند (همان، تقریرات فلسفه امام خمینی، ۲/۲۴۷).

نتیجه‌گیری

طبق آنچه گذشت ضرورت وجود انسان کامل را می‌توان از راه‌های زیر اثبات کرد:

- ۱- غیب الغیوب را هیچ نشانی نیست، آنچنان که حتی عنوان مشیر هم ندارد. این غیب نهان را حب ذاتی به ظهور و آشکاری است، بنابراین در صورت آئینه تمام نمای ذات خود، حقیقت محمدیه عیان شده است. او اسم اعلی و اعظم «الله» است و همه اسماء جمالی و جلالی الهی در او جلوه‌گر است. بنابراین مهم‌ترین دلیل ضرورت وجود انسان کامل، همان ضرورت ظهور ذات حق در مظهري تام و معتدل می‌باشد.
- ۲- انسان کامل تنها مظهري است که به نحو اعتدالی، جامع تمام اسماء الهی است و احکام دو نشئه وحدت و جویی و کثرت امکانی در او جمع آمده است، آنچنان که هم آراسته به صفات جمالی تشبیهی است و هم آراسته به صفات جلالی تنزیهی.
- ۳- انسان کامل مثل اعلائی ذات الهی است. «و له المثل الأعلى»، زیرا خداوند او را به صورت خویش آفریده است. «خلق الله آدم علی صورته»، از این رو آن آدم حقیقی، حضرت حبیب خدا وجود لایتناهی الهی را ذاتاً، صفتاً و فعلاً در وجود بی‌کرانه خویش نمایان‌گر است. تعبیر «أُوْ اَدْنَى» گویای بیان‌ناپذیری قرب او به ذات حق است.
- ۴- ارتباط و اتصال میان ذات قدیم حق تعالی و کائنات حادث جز به وساطت انسان کامل محمدی نشاید، او که جامع تمام جهات و جویی ربّی و امکانی خلقی است.
- ۵- حقیقت محمدیه اولین و آخرین مخلوق الهی است و دیگر کثرات همگی ظهور آن

حقیقت یگانه‌اند. «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائنا». شریعت، طریقت و حقیقت سایر ادیان الهی ظهور تدریجی دین یگانه او و وجود انبیاء عظام: فروع و اشعات پرفروغ وجود یکتای اوست.

۶- بنابراین ضرورت شناخت انسان کامل، همان ضرورت شناخت خدای متعال است و شناخت خداوند نهان جز از طریق شناخت صورت عیان او، حقیقت محمدیه ممکن نیست. «من عرف النبوة و الولاية بحقیقه معرفتها فقد عرف ربه، فمن عرف محمداً و علیاً فقد عرف ربه».

منابع

قرآن کریم.

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۲م.
- ابن عربی، محمد بن علی، فصوص الحکم، شارح: ابوالعلاء عفیفی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۶۵.
- آشتیانی، جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- آملی، حیدر بن علی، جلوه دلدار، ترجمه جامع الأسرار و منبع الأنوار، مترجم سید یوسف ابراهیمیان آملی، رسانش، چاپ اول ۱۳۸۱.
- _____، مقدمه کتاب نص النصوص در شرح فصوص الحکم محیی‌الدین ابن عربی، ترجمه محمدرضا جوزی، تهران، روزنه، چاپ اول ۱۳۷۵.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد، اشعة اللمعات، تحقیق هادی رستگار مقدم گوهری، قم، بوستان کتاب، چاپ اول ۱۳۸۳.
- _____، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، با مقدمه و تصحیح ویلیام چیتیک، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- جعفر ابن محمد، امام ششم، مصباح الشریعه، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ق.
- جندی، مؤید الدین محمود، شرح فصوص الحکم ابن عربی، به تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
- جوادی آملی، عبدالله، تحریر تمهید القواعد، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ اول ۱۳۷۲.
- _____، تفسیر انسان به انسان، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول ۱۳۸۴.
- _____، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول ۱۳۸۳.

_____، *سرچشمه اندیشه*، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول ۱۳۸۲.
حسن زاده آملی، حسن، *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، انتشارات بنیاد نهج البلاغه، چاپ سوم، ۱۳۶۵.

_____، *نهج الولا به*، قم، الف، لام، میم، ۱۳۸۳.
حسینی شاهرودی، مرتضی، *آشنایی با عرفان اسلامی*، مشهد، آفتاب دانش، ۱۳۸۴.
حسینی طهرانی، محمد حسین، *توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی*، تزییلات و محاکمات سید محمد حسین طباطبایی و سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبایی، مشهد، ۱۴۲۸ق.

_____، *روح الله، التعلیقه علی فوائد الرضویه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۷ق.
_____، *آداب الصلوة*، آستان قدس رضوی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۶۶.
_____، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*، قم، پاسدار اسلام، ۱۴۰۶ق.
_____، *تقریرات فلسفه امام خمینی*، به تحریر سید عبد الغنی اردبیلی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱.

_____، *شرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
_____، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

_____، *شرح دعای سحر*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
_____، *صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.

_____، *مصباح الهدایه الی الخلافة و الولا به*، با مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲.
طباطبایی، محمد حسین، *رسائل توحیدی*، ترجمه و تحقیق: علی شیروانی هرنندی، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۰.

_____، *تمهیدات*، با تصحیح دکتر عقیف عسیران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
فرغانی، سعید بن محمد، *مشارق الدراری: شرح تائیه ابن فارض*، با مقدمه و تعلیقات سید جلال الدین آشتیانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

_____، *کلمات مکنونه*، به تصحیح صادق حسن زاده، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۶.

_____، *کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی*، (پنج جلدی)، اسلامی، بی تا.

کیاشمشکی، ابوالفضل، *ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی*، قم، دار الصادقین، ۱۳۷۸.
مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، الوفاء،
۱۴۰۳ ق.

نسفی، عزیزالدین بن محمد، *الانسان الكامل*، تصحیح و مقدمه ماریژان موله، ترجمه مقدمه از سید
ضیاء الدین دهشیری، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۷.
همدانی، عبدالصمد بن محمد حسین، *بحر المعارف*، تحقیق و ترجمه حسین استاد ولی، تهران، حکمت،
۱۳۷۰.

یثربی، یحیی، *فلسفه امامت با دو رویکرد فلسفی و عرفانی*، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و
اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.